

## ناآرامی‌های عربی: ریشه‌های اجتماعی در بستر تاریخی

مهدی زیبایی<sup>۱</sup> رضا سیمبر<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش ۱۳۹۶/۱/۲۵

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۱۰/۲

### چکیده

بروز و گسترش قیام‌های فراگیر در اواخر ۲۰۱۰ در کشورهای عربی خاورمیانه که از آن با عنوان ناآرامی‌های عربی یاد می‌شود یکی از مراحل حساس تاریخی منطقه به حساب می‌آید. با تمرکز بر روی شعارهای معترضین در طول ناآرامی‌های مورد بحث مشخص خواهد شد که عمده نارضایتی جوامع عربی ریشه در نابسامانی‌های سیاسی-اقتصادی این کشورها دارد. بررسی تاریخ خاورمیانه بیانگر آن است که وضعیت سیاسی-اجتماعی جوامع عرب در طول تقریباً یک سده اخیر برآیندی از اتصال محیط‌های داخل و خارج است؛ این ارتباط به گونه‌ای در هم تنیده می‌باشد که امکان جدایی آنها قابل تصور نیست. به عبارت دیگر، شرایط درونی این دولت‌ها از یک سو ناشی از کاستی‌های داخل و از سویی دیگر متأثر از محیط بین‌الملل می‌باشد بر این اساس، برای فهم کامل چرایی بروز قیام‌های عربی ضروری است ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دولت‌های عربی به عنوان یک کلیت در بطن روابط بین‌الملل مورد واکاوی قرار گیرد. در این راستا، با توجه به اشتراکات سیاسی، فرهنگی، هویتی و اقتصادی جوامع عربی و سرشت چندگانه ناآرامی‌های مورد بحث (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی) مقاله حاضر از منظر جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل به بررسی موضوع پرداخته است.

**واژگان کلیدی:** ناآرامی‌های عربی، دولت، اقتصاد، جامعه، بین‌الملل.

۷

سیاست جهانی

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

نویسنده مسئول m.zibaei@gmail.com

۲. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

باگسترش دومینوی ناآرامی‌ها در خاورمیانه از شانزده کشور موجود در خاورمیانه مصر، یمن، اردن، سوریه و بحرین به طور مستقیم درگیر ناآرامی شدند. به طوری که دولت‌های مصر (حسنی مبارک) و یمن (علی عبدالله صالح) ساقط شدند، در اردن ملک عبدالله پادشاه کشور در چند نوبت مبادرت به جایگزینی نخست وزیر و برگزاری انتخابات زود هنگام نمود، سوریه دچار جنگ داخلی شد و بحرین به واسطه دخالت نظامی کشورهای شورای همکاری خلیج (فارس) توانست موج ناآرامی مورد بحث را مهار کند. از سوی دیگر عراق، لبنان، عمان، فلسطین، کویت و عربستان نیز شاهد اعتراضات پراکنده بودند؛ که دولت‌ها با ترکیب راهکارهایی چون تطمیع معترضین (عربستان، کویت و عمان)، برکناری مقامات استانی و ایالتی (عراق)، اعلام آمادگی نخست وزیر برای کناره‌گیری (حکومت خودگران فلسطین)، بی‌توجهی مقامات و مشمول گذر زمان شدن اعتراضات (لبنان) توانستند از بحران مورد بحث عبور نمایند. با تمرکز بر شعارهای معترضین در تجمعات مرتبط با ناآرامی‌های عربی مشخص خواهد شد که نارضایتی جوامع عربی از نظام سیاسی و شرایط اقتصادی از علل اصلی بروز قیام‌های مورد بحث بود. برای مثال معترضین در انقلاب یاسمن تونس شعار "مردم خواهان سرنگونی نظام هستند" (الشعب يريد إسقاط النظام) سر دادند و یا در انقلاب ۲۵ اکتبر مصر از شعار "نان، آزادی، عدالت اجتماعی" (العیش، حریه، عدالة اجتماعیه) استفاده کردند. شعارهای مذکور که بیانگر دغدغه‌های اصلی جوامع عربی در دوره مورد بحث هستند در برگیرنده سه حوزه سیاست، اقتصاد و اجتماع می‌باشد. در این رابطه نهاد دولت متولی امر سیاست، جوامع عربی ذینفع اصلی تصمیمات دولت و نظام سیاسی-اقتصادی بین‌الملل به عنوان ساختار در برگیرنده نهاد دولت مرجع اعتراضات مورد بحث بودند. با توجه به توضیحات فوق، به نظر می‌رسد که ناآرامی‌های عربی برآیندی از اتصال دو محیط داخل و بین‌الملل بودند که در امتداد یکدیگر باعث انباشت نابسامانی در کشورهای دستخوش درگیری شدند. با این حال سؤال اصلی نوشتار حاضر الویت

نقش محیط‌های یاد شده در بروز ناآرامی‌ها عربی می‌باشد. به عبارت دیگر، کدام یک از محیط‌های داخلی یا بین‌المللی نقش بیشتری در بروز ناآرامی‌های عربی داشتند. فرضیه مقاله حاضر آن است که با توجه به درهم تنیدگی حوزه‌های موضوعی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جهان مدرن و اتصال محیط‌های داخلی و بین‌المللی در پرتو گسترش جهانی‌سازی طی دوره پسا جنگ سرد امکان تفکیک محیط‌های مذکور از یکدیگر میسر نمی‌باشد. به طوری که در ورای دغدغه موج اول و دوم جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل مبنی بر الویت محیط‌های داخلی یا خارجی در بروز حوادث باید از منظر اتصال سطوح به این موضوع نگریسته شود.

#### ۱. جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل

جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل از جمله نظریه‌های نسبتاً جدید در حوزه روابط بین‌الملل می‌باشد که پیشینه ظهور آن به دوره پسا جنگ سرد باز می‌گردد. پایه نظریه مذکور مبتنی بر دیدگاه ارائه شده توسط چارلز رایت میلز ( Charles Wright Mills) در کتاب تخیل جامعه‌شناختی (The Sociological Imagination) است که بر طبق آن تحلیل‌های جامعه‌شناسان بایستی در پرتو تلاقی سه بعد جهان بشری یعنی ساختار، تاریخ و بیوگرافی ارائه گردد. در این بستر جامعه‌شناسی باید بکوشد سرگذشت‌های فردی را در پیوند با تاریخ جمعی و گرفتاری‌های شخصی را در پیوند با مسائل عام اجتماعی تحلیل کند.

به عبارت دیگر میان سرگذشت فردی و تاریخ در بر گیرنده آن پیوند نزدیکی وجود دارد. به تعبیر میلز "زندگی یک فرد و تاریخ یک جامعه بدون درک هر دو قابل فهم نیستند". فقط در صورتی می‌توانیم دریابیم چرا چنین هستیم که خود را در متن عصر خود قرار دهیم و تاثیری را که جامعه و دگرگونی‌های تاریخی آن بر ما گذاشته دریابیم؛ تاریخی که خود نیز در شکل دادن به آن سهیم بوده‌ایم. به عبارت دیگر تاریخ جمعی افراد و سرگذشت فردی انسان‌ها دارای رابطه دوجانبه هستند. در پرتو این نگرش جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل به عنوان زیر مجموعه جامعه‌شناسی تاریخی به دنبال عملیاتی نمودن نسخه تحلیل اجتماعی کلاسیک میلز

در حوزه بین‌الملل است. به عبارت دیگر، نحله مورد بحث به دنبال بررسی نقش حوزه بین‌الملل در تغییرات اجتماعی در هر دو سطح داخلی و خارجی است. در این چارچوب، همان‌گونه که میلز بین فرد و مشکلاتش از یک سو و عوامل اجتماعی دربرگیرنده وی از سویی دیگر ارتباط برقرار می‌کند جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل نیز معتقد است که بین وقایع سیاسی داخلی و دولت-جامعه از یک سو و عوامل دربرگیرنده آنها یعنی اجتماع، تاریخ و عرصه بین‌الملل از سویی دیگر ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. بر این اساس، در جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل مثلث میلز از "ساختار-تاریخ-بیوگرافی" به "ساختار-تاریخ-بین‌الملل" تغییر می‌یابد (Hobson et al., 2010: 2-3). جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل به ثبات و استقلال نظام بین‌الملل باور ندارد. در این چارچوب نظام بین‌الملل ساختاری اجتماعی و ملهم از جامعه بین‌الملل است که در پرتو تغییر ساختارهای اجتماعی در طول زمان دستخوش تغییر می‌گردد. در این میان نکته اصلی ثبات ساختارهای اجتماعی به عنوان ابزارهای تعاملی انسان‌هاست که ظرف کنش‌های بشری هستند. بعد دوم جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل عامل تاریخ است که نشان دهنده تغییر و تحول در نظام بین‌الملل می‌باشد.

بدین معنا که روابط بین‌الملل در سراسر تاریخ سرشار از تغییر و تنوع است. اگر چه ممکن است که پدیده‌های سیاسی - اجتماعی در بستر بلند تاریخ شبیه به یکدیگر باشند اما با توجه به تغییر الگوهای اجتماعی به هیچ وجه یکسان نخواهند بود. به طور مثال وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل در دوره کنونی به هیچ روی شبیه به دوره یونان باستان نیست چرا که ظرفیت دولت‌ها و همچنین جوامع در دوره‌های یاد شده یکسان نمی‌باشد آخرین ضلع جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل حوزه بین‌الملل است که تأثیر تعامل چندگانه نظم‌های اجتماعی بر برداشت‌های ما از ساختار اجتماعی و فرآیند تاریخی را به تصویر می‌کشد. به عبارت دیگر بین‌الملل عرصه برخورد ساختارهای اجتماعی با تاریخ است که در نهایت فهم ما را از حرکت کلی جهان شکل می‌دهد و تکمیل می‌سازد. در این چارچوب نظریه جامعه‌شناسی تاریخی

روابط بین‌الملل با فهم ارتباطات بین ساختار اجتماعی، تاریخ و حوزه بین‌الملل تکمیل می‌شود؛ به طوری که نظریه مذکور از یک سو مبتنی بر ساختمان بزرگ الگوهای پایدار اجتماعی است و از سویی دیگر به رویدادهای خاص و موجز حساسیت دارد. این نگرش ناشی از هستی‌شناسی متکثر جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل می‌باشد که سرچشمه‌های آن را باید در رویکرد کل به جزء تاریخ و در عین حال جزء به کل جامعه‌شناسی دنبال کرد. با توجه به سرشت اجتماعی حیات بشری مشکلات دولت‌ها نیز بایستی در پرتو اتصال محیط‌های داخلی و بین‌المللی و تاثیرات متقابل آنها مورد توجه قرار گیرد.

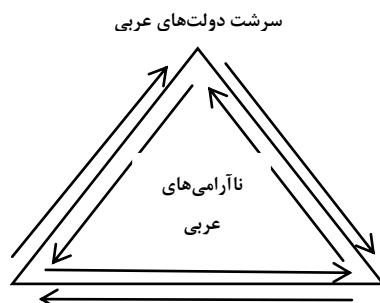
## ۲. چهره سه‌گانه ناآرامی‌های عربی

ناآرامی‌های عربی که برآمده از مشکلات تاریخی و عمومی جهان عرب بود نقطه تلاقی سه حوزه (۱) دولت، سیاست‌های دولتی و ساختارهای دولت؛ (۲) عوامل فعال اقتصادی، چگونگی رفتارهای اقتصادی در طول زمان، بازیگران اجتماعی و تغییر ترکیب اجتماع در بستر تاریخی؛ (۳) نظام جهانی، سیاست‌های متخذه قدرت‌های بزرگ و نوع رفتار آنها با جوامع پیرامونی بود. بر این اساس، ضروریست در وهله اول تعاریف نسبتاً متعارفی از هر یک از مفاهیم سه‌گانه یاد شده ارائه گردد. **دولت** سازمانی دارای حق استفاده انحصاری از ابزار قهریه درون جامعه، مداخله در حوزه اقتصاد و نهادهایی است که به واسطه آنها مداخله یاد شده صورت می‌گیرد. **اقتصاد** یک مجموعه در هم تنیده از افراد، سیاست‌ها و بنگاه‌ها است که رشد هدف اصلی آن محسوب می‌گردد. لازم به ذکر است که به دلیل تفاوت در قدرت و ثروت بازیگران مؤلفه رشد در اقتصاد پدیده‌ای نابرابر می‌باشد. علاوه بر این، اقتصاد متضمن تحولات اجتماعی نظیر تغییر هرم جمعیتی کشور، مهاجرت جمعیت روستایی یا افزایش شهرنشینی است. **بازیگران اجتماعی** در بر گیرنده منافع، گروه‌ها و طبقاتی هستند که ضمن تعامل با دولت و تاثیرگذاری بر سیاست، متأثر از استراتژی‌های دولت می‌باشند. ساختار مزبور به هیچ وجه در طول زمان ثابت نیست و با توجه به تغییر شرایط از حالتی به حالت دیگر تحول می‌یابد و همواره در حال زایش نهادها و

ساختاری اجتماعی جدید است. منظور از **نظام جهانی** فرصت‌ها و محدودیت‌های پیش روی دولت‌ها در ارتباط با حوزه بین‌الملل می‌باشد که خارج از کنترل دولت قرار دارد و تأثیر آن بر محیط داخلی منوط به سیاست‌های دولت جهت بهره‌برداری از محیط بین‌الملل است. چنانچه مشاهده می‌گردد دولت‌ها در مرکز هر گونه فعالیت سیاسی-اجتماعی قرار دارند اما آزادی عمل آنها در انتخاب سیاست و برنامه‌های مختلف منوط به توانمندی محیط داخلی و دیگر بازیگران بین‌الملل است. به عبارت دیگر، دولت حد واسطه بین جوامع داخل و جامعه بین‌الملل است (Friedman et al., 2005: 11-31). موفقیت اقتصادی-اجتماعی دولت در گرو افزایش رفاه برای تمامی افراد و برابری میان گروه‌های اجتماعی می‌باشد.

سه حوزه مورد بحث نسبت به یکدیگر وابستگی متقابل دارند؛ هر حوزه ضمن تأثیرگذاری بر حوزه‌های دیگر متأثر از آنها می‌باشد؛ به عبارت دیگر، هر یک از بخش‌ها به طور توأمان علت و معلول بخش‌های دیگر به حساب می‌آیند. بر این اساس هیچ یک از بخش‌های سه گانه فوق نسبت به دیگری از ارجحیت برخوردار نیست. با آن که دولت بازیگر و مخاطب اصلی در ارتباط با جامعه داخل و بین‌الملل می‌باشد اما نهاد دولت در خلاء شکل نمی‌گیرد بلکه متأثر از دو بخش مذکور است. به طوری که سیاست‌های اقتصادی توسط نخبگان سیاسی تنظیم و پیاده‌سازی می‌گردد و منافع و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک آنها بر روند عمومی سیاست‌های مذکور اثر می‌گذارد. در این رابطه گروه‌های ذینفع و به طور خاص طبقات زمین‌دار به دنبال حفظ و ارتقاء منافع خود از طریق دولت‌ها هستند (Cammett et al., 2015: 12). در برخی از موارد نفوذ یک بازیگر اجتماعی خاص (برای نمونه نقش نیروهای نظامی در دولت مصر) می‌تواند بسیار بیشتر از دولت باشد به طوری که دولت به ابزاری در دست گروه مورد نظر بدل خواهد شد. با این حال دولت‌ها نقش بسزایی در شکل‌دهی به بازیگران و طبقات اجتماعی دارند؛ به طور کلی دولت می‌تواند از طریق ملی‌سازی منابع، اصلاحات سرزمینی و خصوصی‌سازی اقدام به باز توزیع مالکیت در سطح جامعه نماید؛ برای مثال هنگامی که دولت‌ها تصمیم به حمایت از

حق مالکیت می‌گیرند بخش خصوصی تقویت خواهد شد. برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی نیز در شکل‌دهی به بازیگران اجتماعی بی‌تأثیر نیستند. رشد و افزایش درآمد موجب تقویت طبقه متوسط می‌گردد و حضور یک طبقه متوسط قدرتمند باعث ایجاد تقاضا برای ارتقاء خدمات و آزادی‌های اجتماعی بیشتر خواهد شد؛ علاوه بر این، رشد بخش خصوصی، تقاضا برای حکومت مبتنی بر قانون را افزایش می‌بخشد. همچنین نرخ بالای بیکاری بین جوانان تحصیل کرده و افزایش نابرابری درآمدی منجر به گسترش نارضایتی اجتماعی خواهد شد. در نهایت، بستر جهانی نیز در بروز ناآرامی‌ها بسیار حائز اهمیت است. در این ارتباط تحمیل الگوی لیبرالی اقتصاد به کشورهای سراسر جهان از جمله دولت‌های عرب خاورمیانه در طول چند دهه اخیر نمونه آشکاری از تأثیرپذیری کشورها از ساختار اقتصاد بین‌الملل است (Halliday, 2005: 294). علاوه بر این، نوسان قیمت نفت در بازارهای بین‌المللی تأثیرات شگرفی بر سراسر خاورمیانه دارد. مهاجرت نیروی کار باعث انتقال منابع مالی به کشورهای مادر و کاهش مشکلات اقتصادی و تنش‌های اجتماعی است. ارزهای خارجی مشوق‌های صادرات را کاهش می‌دهد و فرار مغزها بر هر دو حوزه اقتصاد و سیاست تأثیرگذار است. سرمایه‌گذاری خارجی یک منبع حمایتی برای بهبود وضعیت اقتصادی دولت‌ها می‌باشد. از نظر سیاسی وابستگی یک دولت به قدرت‌های بزرگ و دنباله‌روی از آنها موجب بی‌اعتبار آن در محیط داخلی خواهد شد. چنانچه مشاهده شد هر یک از بخش‌های مذکور حلقه‌های متصل به یکدیگر می‌باشند و امکان بررسی مجزای نقش آنها میسر نیست.



تأثیر اقتصادی - سیاسی بین‌الملل

تغییر ساختار اقتصادی-اجتماعی

شکل ۱-۱: ابعاد سه گانه ناآرامی‌های عربی

### ۳. نهاد دولت در ناآرامی‌های عربی

با آن که محیط‌های داخلی و خارجی به طور توأمان در شکل‌گیری حوادث در درون یک دولت تاثیرگذار می‌باشند اما تأثیرپذیری یک دولت از محیط بیرون تا اندازه زیادی منوط به انسجام محیط درون و توانمندی آن است. در این بستر محیط داخلی نقش به مراتب پر رنگ‌تری نسبت به خارج دارد. به طور کلی نهاد دولت از دو منظر در بروز ناآرامی‌های عربی تاثیرگذار بود. از یک سو این نهاد دارای مشکل ساختاری می‌باشد که ریشه در تاریخ ظهور نظام‌دولت‌های منطقه دارد و از سویی دیگر بررسی عملکرد دولت‌های درگیر طی دهه پیش از آغاز ناآرامی‌ها نشان از قدرت و ضعف آنها بر حسب دسترسی به منابع زیر زمینی دارد.

#### ۳-۱. ظهور و تکوین نهاد دولت در خاورمیانه عربی

نهاد دولت مدرن در خاورمیانه عربی میراث حکمرانی امپراتوری عثمانی و قدرت‌های استعماری اروپا (بریتانیا و فرانسه) است. به طور کلی این نهاد در خاورمیانه عربی زاینده تغییر پارادایم از امپراتوری عثمانی به دولت‌های مدرن و مجزا می‌باشد که در نتیجه تغییر و تحولات پس از جنگ جهانی اول و تقسیم خاورمیانه بین دولت‌های استعمارگر اروپایی در شکل دولت‌های ملی ظاهر شد. بر این اساس، دولت مدرن در کشورهای عرب خاورمیانه از ابتدا به صورت ناقص متولد گردید.



اولین نقصان عدم تناسب بین مرزهای سرزمینی و ملل تابعه بود. برخلاف تاریخ اروپای غربی به عنوان خاستگاه نظام دولت مدرن، دولت‌های عربی از طریق جنگ میان ملل تابعه برای تعیین سرحدات مرزی خود تعیین نشدند. بلکه توافق بین دولت‌های استعمارگر اروپایی و روابط آنها با گروه‌ها و طبقات اجتماعی قدرتمند زمینه شکل‌گیری کشور و تعیین سرحدات را فراهم نمود (Gelvin, 2015: 155-6). دومین نقصان که با اولی در پیوند است عدم وجود احساسات ملی‌گرایانه در کشورهای تازه تأسیس بود که مردم خود را برخاسته از یک هویت خاص و متفاوت با همسایگان نظیر زبان، مذهب، فرهنگ و ... به عنوان عوامل پیوند دهنده به یکدیگر نمی‌دیدند. دولت ملی در اکثر بخش‌های سرزمین‌های عربی (به استثناء مصر یا مراکش که دارای تاریخ چند صد یا هزار ساله هستند) بدون گرایشات ملی تأسیس شد (Hinnebusch, 2003: 5).

سومین مشکل دولت‌های جدید خاورمیانه در دوره پس از جنگ جهانی اول فقدان رابطه ارگانیک بین جامعه و دولت حاکم بود. به عبارت دیگر، جریان قدرت در دولت‌های تازه تأسیس عربی خیابانی یک طرفه است که صرفاً از بالا به پایین (دولت به جامعه) در حرکت می‌باشد (King, 2009: 3-17). پیروزی انقلاب‌های عربی دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی تا اندازه زیادی روند مذکور را دستخوش تغییر نمود به طوری که زمینه نزدیکی جامعه و دولت در نظام‌های دستخوش تغییر (مصر، سوریه و عراق) فراهم گردید. از آنجایی که سرنوشت دولت‌های مورد بحث با آرمان ملی‌گرایی عربی پیوند خورده بود، شکست اعراب مقابل اسرائیل در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ خط پایانی بر الگوی جدید کشورداری در سرزمین‌های عربی و تداوم نظام حکمرانی مجزا از جامعه داخلی در این کشورها بود.

در این ارتباط تحولات اقتصادی-سیاسی دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی موجب شکل‌گیری نظام سیاسی جدید در خاورمیانه عربی گشت که از آن با عنوان پدرسالاری جدید یاد می‌گردد. نظام مورد بحث چارچوبی ترکیبی است که به طور توانمند دارای مولفه‌های مدرن و سنتی حکمرانی می‌باشد و در ادامه سنت دولتمداری

رایج در خاورمیانه قرار دارد. به طور کلی اکثر رژیم‌های عربی در فاصله زمانی بین ۲۰۱۰-۱۹۸۰ صرفاً یک ائتلاف حکومتی محدود بودند که بر پایه نظام حامی-پیرو و متکی بر فرد یا حزب واحد اداره شدند. در رژیم‌های مورد بحث قدرت سیاسی محدود به تعداد اندکی از افراد است به طوری که رژیم‌های مذکور به طور مداوم از تمامی ابزارهای خود برای بقاء در قدرت استفاده می‌کنند و با امنیتی جلوه دادن شرایط کشور به دنبال محدود نمودن آزادی‌های فردی و اجرای سیاست‌های سرکوبگرانه خود هستند (Osman Salih, 2013: 188). به عبارت دیگر، این رژیم‌ها با هموار نمودن مسیر برای جانشینی‌های خانوادگی، نهادینه‌سازی رویه‌های تبعیض اقتصادی-اجتماعی و همچنین محدود نمودن دیگر گروه‌های قومی-مذهبی به دنبال تثبیت حکومت‌های مطلقه خود می‌باشند.

## ۲-۳. عملکرد دولت‌های عربی در دوره پیش از نآآرامی

اگر چه دولت‌های عربی در منطقه خاورمیانه از نظر ساختار حکومتی دارای شباهت هستند و در زیر مجموعه نظام‌های اقتدارگرا دسته بندی می‌شوند اما آرایش سیاسی منطقه از منظر اقتصاد سیاسی (میزان دسترسی به منابع زیر زمینی و ساختار هرم جمعیتی) تا اندازه‌ای متفاوت است.

جدول ۱-۱: دسته‌بندی دولت‌های خاورمیانه‌ای دستخوش نآآرامی بر پایه منابع زیر زمینی و نیروی کار

دموکراسی‌ها	پادشاهی‌ها	جمهوری‌های	دسترسی به منابع/برخورداری از نیروی کار
لبنان	اردن	مصر	کشورهای دارای منابع کم و نیروی کار زیاد
عراق	-	سوریه، یمن	کشورهای دارای منابع زیاد و نیروی کار زیاد
-	بحرین، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی	-	کشورهای دارای منابع زیاد و نیروی کار کم

کشورهای درگیر نآآرامی‌های عربی که شاهد سرنگونی رژیم‌های حاکم یا جنگ داخلی بودند همگی در زیر مجموعه جمهوری‌های فاقد منابع زیر زمینی قرار دارند. رژیم‌های سیاسی حاکم بر این کشورها فاقد منابع کافی برای توزیع بین جمعیت و مهار نآآرامی‌ها بودند. البته این امر در مورد پادشاهی فاقد منابع اردن نیز صادق است.

با این حال، در ناآرامی‌های عربی پادشاهی‌ها نشان دادند که نسبت به جمهوری‌های از ثبات بالاتری برخوردارند. وضعیت مذکور به معنی مستثنی بودن آنها در قبال ناآرامی‌ها نبود بلکه مقاومت بیشتر آنها در برابر موج ناآرامی نسبت به جمهوری‌ها ریشه در تفاوت ساختار نظام حامی-پیرو و همچنین شکل ائتلاف اجتماعی این رژیم‌ها دارد (Yom and Gause, 2012: 75-6).

در مورد پادشاهی‌های دارای منابع زیر زمینی این نکته باید مورد اشاره قرار گیرد که به استثنای قطر و امارات متحده عربی، الباقی پادشاهی‌ها ناآرامی‌های عربی را تجربه کردند. در این بین پادشاهی بحرین که به شدت مورد اعتراض شیعیان به عنوان اکثریت جمعیتی این کشور قرار داشت به پشتوانه مداخله نظامی شوراری همکاری خلیج (فارس) و سکوت امریکا (به دلیل استقرار ناوگان پنجم دریایی این کشور در بحرین) توانست بر موج انقلابی سوار شود (Katzman, 2016) و دیگر کشورهای شورا نیز به پشتوانه سرانه بالای منابع زیرزمینی در برابر ناآرامی‌ها مقاومت نمودند.

پیش از پرداختن به عملکرد دولت‌های عربی این نکته باید مورد اشاره قرار گیرد که دایره حکمرانی ترکیبی از عوامل نهادی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است که بر سازمان‌ها و افراد اثر می‌گذارد. در این راستا، نهاد دولت ضمن در بر گیری موضوعات سطح کلان نظیر سیاست، تصمیم‌گیری و روابط دولت-جامعه متصدی مدیریت رویه‌های اداری، تدوین مقررات و اجرای آن، سازوکارهای مشارکت جامعه در سیاست، شفافیت و پاسخگویی است و این عوامل شاخصه‌های برای ارزیابی عملکرد حکمرانی به حساب می‌آیند. بنا بر آمار و اطلاعات ارائه شده توسط بانک جهانی در مورد شاخص حکومت مبتنی بر قانون در طول سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۹۸ که نشان‌دهنده ثبات چارچوب‌های قانونی بوجود آورنده اطمینان به نظام سیاسی و تشویق‌کننده افراد، گروه‌ها و شرکت‌ها برای سرمایه‌گذاری اقتصادی در پروژه‌های ملی است، کشورهای دارای منابع فراوان و نیروی کار اندک (پادشاهی‌ها نفتی) دارای بالاترین امتیاز در این شاخص می‌باشند. این در حالی است که کشورهای دارای

منابع اندک و نیروی کار زیاد (مصر) و کشورهای دارای منابع و نیروی کار فراوان (یمن و سوریه) به ترتیب در رتبه‌های بعدی قرار دارند (Kaufmann et al., 2010).

لازم به ذکر است که شاخص مذکور در سال‌های منتهی به نآآرامی‌های عربی در هر سه گروه یاد شده با کاهش روبرو بوده است اما کشورهای دارای منابع و نیروی کار زیاد در قیاس با میانگین بین‌المللی شاخص مورد بحث در وضعیت پایین‌تری قرار دارند و از این منظر وضعیت سایر گروه‌ها بهتر است. از نظر بررسی کشورهای منطقه در سه گروه یاد شده در سال منتهی به نآآرامی (۲۰۱۰)، لبنان در بین کشورهای دارای منابع اندک و نیروی کار زیاد و عراق در میان کشورهای دارای منابع فراوان و نیروی کار اندک بدترین جایگاه را به خود اختصاص داده‌اند. به طور کلی در شاخص حکومت مبتنی بر قانون، پادشاهی‌ها نسبت به جمهوری‌ها و دموکراسی‌ها وضعیت به مراتب بهتری از خود نشان می‌دهند.

در شاخص حکومت مبتنی بر قانون که آمار و ارقام نشان دهنده وضعیت بهتر پادشاهی‌های نفتی است نقش منابع زیر زمینی و اثرگذاری حکومت‌ها در پیاده‌سازی ظرفیت دولت مبهم و نامشخص است. در این راستا شاخص **اثربخشی حکومت** که مبین توانایی دولت و نهادهای مرتبط با آن در تدوین و اجرای سیاست‌ها و همچنین تاثیرگذاری دولت بر تمامیت سرزمینی تحت کنترل می‌باشد وضعیت کشورهای عربی خاورمیانه را در دوره پیش از بروز نآآرامی عربی به طور مشخص‌تر به تصویر می‌کشد. بنا بر شاخص اثربخشی حکومت که توسط بانک جهانی ارائه شده است کشورهای دارای منابع فراوان و نیروی کار اندک (پادشاهی‌ها نفتی) دارای مطلوب‌ترین آمار در طول دهه پیش از شروع نآآرامی‌ها می‌باشند. در حالی که کشورهای دارای منابع کم و نیروی کار زیاد (مصر) و همچنین کشورهای دارای منابع و نیروی کار فراوان (یمن و سوریه) به ترتیب در رتبه‌های بعدی قرار دارند (Kaufmann et al., 2010). از نظر بررسی شاخص اثربخشی حکومت در کشورهای عرب خاورمیانه کشور مصر در بین کشورهای دارای منابع ناچیز و نیروی کار زیاد،

عراق در میان کشورهای دارای منابع فراوان و نیروی کار بالا و در نهایت عربستان در بین کشورهای دارای منابع فراوان و نیروی کار کم، پایین‌ترین جایگاه را به خود اختصاص داده‌اند. به طور کلی در این شاخص نیز وضعیت پادشاهی‌ها نسبت به جمهوری‌ها و دموکراسی‌ها در وضعیت به مراتب بهتری قرار دارد و به عبارتی تأیید کننده صحت آمار مربوط به شاخص حکومت مبتنی بر قانون است. شایان ذکر است که در اینجا منظور به طور خاص پادشاهی‌های نفتی می‌باشد چرا که وضعیت اردن با احتساب ۰/۱ امتیاز در مقایسه با قطر با ۰/۹ امتیاز در شاخص اثربخشی نشان‌دهنده شکاف بین پادشاهی‌های نفتی و غیر نفتی است.

از دیگر شاخص‌هایی که در ارتباط با بروز ناآرامی‌های عربی مورد توجه می‌باشد افزایش فساد و رفیق‌بازی در حوزه اقتصاد کشورهای خاورمیانه است. در این راستا، پژوهشگران وضعیت نابسامان اقتصادی منطقه را با فساد در حوزه سیاست و معاملات روزمره اجتماعی پیوند زده‌اند؛ ترکیب فوق‌نشان از آن دارد که امتیاز دسترسی به فرصت‌های اقتصادی موازنه داخلی را به نفع رفقای رژیم در داخل تغییر داده است. بنا بر آمار ارائه شده توسط نهاد شفافیت بین‌الملل پیرامون شاخص فساد در طول سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۱۳ کشورهای دارای منابع و نیروی کار فراوان (سوریه و یمن) از بالاترین سطوح فساد برخوردار بودند. در حالی که طی دوره مورد بحث کشورهای دارای منابع فراوان و نیروی کار پایین (پادشاهی‌ها نفتی) شاهد فساد کمتری بودند. شاخص مورد بحث در کشورهای دارای منابع اندک و نیروی کار زیاد (مصر) در اوائل دهه ۲۰۰۰ روندی نزولی داشت اما در سال‌های منتهی به بروز ناآرامی‌ها نشان‌دهنده افزایش است. عراق در میان کشورهای دارای منابع فراوان و نیروی کار بالا، لبنان در گردونه کشورهای دارای منابع اندک و نیروی کار فراوان عربستان سعودی در دسته مربوط به کشورهای دارای منابع فراوان و نیروی کار پایین، فاسدترین کشورها محسوب می‌گردند (Transparency International).

میزان استفاده از خشونت و سرکوب توسط دولت‌ها از دیگر شاخصه‌های مورد توجه در ارزیابی عملکرد آنها می‌باشد. با توجه به گروه‌های هدف تحت خشونت

دولت، شاخص سرکوب نقش مشخصی در محدود نمودن فضا برای سیاریت اجتماعی و شکل‌گیری گروه‌های ذینفع دارد. علاوه بر این، ارتباط مستقیمی بین خشونت و سرکوب با تضعیف حق مالکیت وجود دارد؛ چرا که سرمایه‌گذار همواره در معرض خطر مصادره و اجرای دلبخواه مقررات می‌باشد. لازم به ذکر است که این شاخص متشکل از چند زیر مجموعه نظیر شکنجه، مرگ فراقانونی، زندانی سیاسی و ناپدید شدگی است. همسو با شاخص‌های قبلی در طول سه دهه گذشته (۲۰۱۱-۱۹۸۱) دولت‌های دارای منابع فراوان و نیروی کار کم از پایین‌ترین سطوح سرکوب فیزیکی برخوردار بودند در حالی که دولت‌های دارای منابع و نیروی کار زیاد بالاترین میزان خشونت را علیه مردمان خود به کار گرفتند (Cingranelli et al., 2014). در این میان، اگر چه با شروع ناآرامی‌های عربی میزان عمومی سرکوب و خشونت در کشورهای مورد بحث افزایش یافت اما این افزایش در کشورهای دارای سرانه منابع زیرزمینی بالا شدت بیشتری را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، جمهوری‌های غیر نفتی در طول ناآرامی‌ها گرایش به مراتب کمتری به سرکوب مردمان خود در قیاس با پادشاهی‌های نفتی داشتند. در این راستا کشورهای مصر، یمن و عربستان سعودی بیشترین میزان سرکوب را در سه گروه یاد شده در سال ۲۰۱۰ به خود اختصاص دادند.

به طور کلی منطقه خاورمیانه در شاخص آزادی سیاسی نسبت به دیگر مناطق در جایگاه پایین‌تری قرار دارد. در این ارتباط همزمان به تغییر ساختار سیاسی-اقتصادی اکثر کشورهای منطقه از اوائل دهه ۱۹۸۰ میزان مشارکت در بیشتر دولت‌های منطقه کاهش یافته است در این میان، کشورهای دارای منابع کم و نیروی کار زیاد (مصر و لبنان) در قیاس با کشورهای دارای منابع زیاد و نیروی کار کم (پادشاهی‌های نفتی) سطوح بالاتری از اعطاء آزادی سیاسی را در طول سال‌های بین ۲۰۱۰-۱۹۸۱ به نمایش گذاشتند. به مانند دیگر شاخصه‌های حکمرانی کشورهای دارای منابع فراوان و نیروی کار بالا (سوریه و یمن) در میان سه گروه یاد شده دارای پایین‌ترین سطح آزادی‌های سیاسی قرار دارند (Cingranelli et al., 2014). نکته جالب توجه آن است

که از سال ۲۰۰۶ (شاید به دنبال جنگ ۳۴ روزه اسرائیل-حزب‌الله) تا شروع ناآرامی‌های عربی در سال ۲۰۱۰ سطح آزادی‌های سیاسی و احترام به حقوق شهروندی در هر سه دسته از دولت‌های مورد بحث به شدت کاهش یافته است.

شایان ذکر است که در میان شاخص‌های یاد شده پیرامون وضعیت حکمرانی در خاورمیانه عربی در سال منتهی به بروز ناآرامی، شاخص آزادی سیاسی تنها شاخصی است که در آن دولت‌های دارای منابع بالا و نیروی کار پایین (پادشاهی‌های نفتی) در جایگاهی پایین‌تری نسبت به دو گروه دیگر قرار دارند. البته این وضعیت در مورد کشورهای یاد شده نیز یکسان نیست؛ به طوری که کویت و بحرین تا زمان ناآرامی‌های عربی نسبت به سایر همسایگان خود در منطقه خلیج فارس آزادی‌های سیاسی بیشتر به شهروندان خود اعطاء کردند. بنا بر آمار و اطلاعات ارائه شده در مورد وضعیت آزادی سیاسی در سال ۲۰۱۰ کشورهای اردن و مصر در بین کشورهای کم منابع و نیروی کار بالا، سوریه و یمن از کشورهای دارای منابع و نیروی کار فراوان و در نهایت قطر و امارات متحده عربی (که شاهد ناآرامی‌های عربی نبودند) پایین‌ترین جایگاه را در بین کشورهای عرب خاورمیانه به خود اختصاص دادند.

مطالب فوق نشان‌دهنده وضعیت نهاد دولت در خاورمیانه عربی پیش از بروز ناآرامی‌های مورد بحث است. به طور دقیق‌تر ناآرامی‌های عربی از یک سو در پرتو تحولات به وقوع پیوسته در طول سه دهه گذشته در کشورهای عرب منطقه حادث گردید و از سوی دیگر ناشی از تغییر شاخصه‌های حکمرانی در طول دهه پیش از بروز ناآرامی‌های مورد بحث بود. آمار و اطلاعات مورد اشاره در شاخص‌های فوق بیانگر آن است که وقوع فراگیر ناآرامی در نظام‌های جمهوری نسبت به پادشاهی‌ها امری تصادفی نیست بلکه شاخص‌های یاد شده بیانگر وضعیت نابسامان کشورهای مورد بحث در دوره پیش از بروز ناآرامی‌ها است. با توجه به نقص‌های تاریخی دولت ملی در خاورمیانه عربی و همچنین کاستی‌های اقتصادی-سیاسی اشاره شده

در بخش شاخص‌های حکمرانی، نهاد یاد شده را باید از موثرترین بخش‌ها در بروز ناآرامی‌های عربی به حساب آورد.

#### ۴. نقش ساختارهای داخلی اقتصادی-اجتماعی در ناآرامی‌های عربی

تصمیمات اقتصادی دولت‌های عربی در بستر تحولات سیاسی ضمن قرار دادن وضعیت اقتصاد کشورها در شرایط جدید باعث تغییر ساختار اجتماعی گردید. در این ارتباط تغییر در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی از یک سو موجب وخامت وضعیت اقتصادی در کشورهای عربی و جدایی بخش عظیم جامعه از نظام سیاسی گردید و از سوی دیگر به تغییر ساختار اجتماعی و شکل‌گیری ائتلاف سراسری علیه دولت‌های مورد بحث انجامید.

##### ۴-۱. سیر تحولات اقتصادی در خاورمیانه عربی

خاورمیانه عربی از بدو تأسیس نظام دولت‌های مدرن در منطقه شاهد سه دوره متفاوت اقتصادی در طول سده اخیر بوده است؛ در دوره اول (۱۹۵۰-۱۹۲۰) که مصادف با سال‌های اولیه استقلال دولت‌های منطقه می‌باشد اقتصاد کشورهای عربی در ادامه روند امپراتوری عثمانی قرار داشت و با توجه به اکتشاف ذخایر نفتی در منطقه، تأمین‌کننده مواد خام برای صنایع اروپایی در راستای تقسیم کار جهانی بود (Gelvin, 2011: 196). در این دوره کشورهای مورد بحث با توجه به شرایط خاص بین‌المللی و وقوع دو جنگ بزرگ در سطح بین‌الملل صرفاً به دنبال صادرات پر سود مواد اولیه و تأمین مایحتاج داخلی کشور بودند. به عبارت دیگر در این دوره اقتصاد کشورهای عربی با توجه به نو ظهور بودن کشور و شرایط خاص بین‌المللی تنها به دنبال بقاء بود. دومین دوره اقتصادی (۱۹۸۰-۱۹۵۰) همزمان با پیروزی انقلاب در کشورهای عربی و تغییر رژیم‌های سیاسی از پادشاهی به جمهوری (مصر، سوریه، عراق و یمن) شکل گرفت. در این دوره با توجه به گسترش روحیه ملی‌گرایی و مبارزه با نفوذ امپریالیسم در سطح بین‌الملل، زمینه تغییر الگوی اقتصادی با هدف دستیابی به خودکفایی در کشورهای منطقه فراهم گردید (Hinnebusch, 2012: 25).



به طوری که در دوره مذکور هر دوی نظام‌های پادشاهی و جمهوری با ورود بیشتر در عرصه اقتصاد به دنبال توسعه اقتصادی کشور و استقلال از امپریالیسم اقتصادی اروپا بودند. در این چارچوب، کشورهای منطقه استراتژی صنعتی‌سازی با هدف جایگزینی واردات را در دستور کار قرار دادند و بر این اساس بیشتر منابع کشورهای مورد بحث معطوف به پیاده‌سازی برنامه یاد شده گردید. اگر چه این برنامه در دوره خود الگوی غالب تمامی محافل علمی اقتصاد در سراسر جهان به حساب می‌آمد اما در خاورمیانه قرین موفقیت نبود و قادر به مرتفع نمودن نیازهای وارداتی کشورهای درگیر نشد. در این بستر و با افزایش شدید قیمت نفت در اوائل دهه ۷۰ میلادی نشانه‌های شکست الگوی یاد شده و ضرورت تغییر پارادایم اقتصادی در منطقه آشکار گشت (Cammett and Diwan, 2016: 82).

سومین و در عین حال آخرین دگرذیسی اقتصادی در منطقه خاورمیانه (۲۰۱۰-۱۹۸۰) ناشی از تغییر و تحولات اقتصادی در سطح بین‌الملل در نتیجه شوک نفتی دهه ۷۰ میلادی بود. در این بستر نظام‌های پادشاهی و جمهوری عرب خاورمیانه در پرتو نوسانات شدید قیمت نفت در دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی دچار بحران شدید مالی و ناگزیر از تغییر نظام اقتصادی گردیدند. در این ارتباط کشورهای مذکور با توجه به توصیه نهادهای پولی و مالی بین‌الملل گام در مسیر اقتصاد بازار و اجرای برنامه آزادی‌سازی اقتصادی نهادند.

برنامه یاد شده که ریشه ناآرامی‌های عربی در دسامبر ۲۰۱۰ شناخته می‌شود (Beschel and Yousef, 2016: 264). به دنبال کم‌رنگ نمودن نقش دولت در برنامه‌های اقتصادی کشور و افزایش جایگاه طبقات مختلف اجتماعی در اقتصاد بود. حال آن که فقدان طبقات اجتماعی مستقل و قوی در جوامع عربی و همچنین بحران مشروعیت در کشورهای مورد بحث مانع تحقق اقتصاد لیبرالی و کاهش نقش دولت در عرصه اقتصاد داخلی گردید. به طوری که دولت‌های عربی با ایجاد ائتلاف کوچک و محدود متشکل از عناصر دولتی، نخبگان سرمایه‌دار و طیف‌های منتخبی از طبقه متوسط به دنبال پیاده‌سازی برنامه اقتصاد سرمایه‌داری بودند. نتیجه کار با توجه

به رجحان ارتباطات بر اصول اقتصاد لیبرالی در این کشورها چیزی جز سرمایه‌داری رفاقتی (Crony Capitalism) نبود. عبارت سرمایه‌داری رفاقتی برای توصیف حرکت کشورهای عربی به سوی اقتصاد لیبرالی به کار می‌رود که طی آن رشد و پیشرفت اقتصادی بیش از آن که ناشی از افزایش بهره‌وری، شایسته‌سالاری و هوش اقتصادی باشد ریشه در عمق ارتباطات با حلقه نخبگان سیاسی داشت. به طوری که فرصت‌های اقتصادی با هدف تضعیف مخالفین صرفاً در اختیار حلقه محدودی از پیروها قرار می‌گرفت که دارای ارتباط نزدیک با بازیگران سیاسی بودند (Chauffour, 2013: 2).

در این راستا، رژیم‌های اقتدارگرا با توجه به بحران مشروعیت مورد اشاره در سطور فوق مشوق‌های اقتصادی را صرفاً محدود به رفقای نمونه‌ای نمودند که از حکومت حمایت می‌کردند. در این میان، حجم بزرگی از شرکت‌های کوچک که امکان حمایت از مخالفین (بعضا اسلام‌گرا) در آنها می‌رفت از دایره حمایت دولت کنار گذاشته شدند (Cammett and Diwan, 2016: 80-8). در این بستر، ساختار هرم اقتصادی در کشورهای عربی با قرارگیری تعداد معدودی از شرکت‌های بزرگ وابسته به خانواده‌های دارای ارتباط نزدیک با حکومت (نظیر ترابلسی در تونس، احمد عز در مصر و رامی مخلوف در سوریه) در رأس و همچنین حجم کثیری از شرکت‌های کوچک و مستقل در قاعده هرم به طور آشکار نامتقارن گردید.

فقدان حضور شرکت‌های میانه در هرم یاد شده تاثیر مخربی بر ساختار اقتصادی کشورهای مورد بحث داشت. این عدم تعادل از یک سو باعث افزایش سهم بخش دولت و از سویی دیگر کاهش حضور بخش خصوصی در فعالیت‌های اقتصادی گردید. محدودسازی بخش خصوصی نه تنها باعث کنارگذاری نیروی کار فعال و توانا از بازار کار بود بلکه موجب ممانعت از نوآوری و رشد سازنده گردید. به طوری که ریشه ناتوانی سرمایه‌داری رفاقتی کشورهای عربی در ایجاد مشاغل جدید به حذف بخش خصوص و محدودسازی شدید آن باز می‌گردد. به عبارت دیگر، حفظ یک بدنه سنگین اقتصادی فاقد خلاقیت و نوآوری به واسطه ارتباطات سیاسی،

محدود نمودن بخش بزرگ خصوصی از طریق تبعیض در اعطاء مشوق‌های اقتصادی و دسترسی به منابع مالی و در نهایت فقدان بنگاه‌های اقتصادی متوسط توانایی بخش خصوصی را برای تبدیل شدن به بخش سیاسی تاثیرگذار و منبع پویایی اقتصادی در طول زمان تضعیف نمود (Shehata, 2014: 86-90). وضعیت مذکور به ایجاد احساس ناامنی شدید اقتصادی، افزایش نابرابری و عدم وجود عدالت اجتماعی در جوامع عربی انجامید. به طوری که برنامه تعدیل اقتصادی کشورهای عربی در طول سه دهه مورد بحث (۲۰۱۰-۱۹۸۰) زمینه را برای شکل‌گیری سرمایه‌داری رفاقتی و رشد احساس یاد شده فراهم ساخت.

#### ۲-۴. تغییر ساختار اجتماعی در خاورمیانه عربی

شرایط اقتصادی مذکور در یک بستر اجتماعی شکل گرفت که به واسطه تصمیمات حکومتی در طول دوره مورد بحث شاهد تغییر ساختار و جابجایی نقش بازیگران بود. تغییر ساختار اجتماعی در جوامع عربی که از آن به عنوان نتیجه فرعی برنامه آزادسازی اقتصادی یاد می‌شود تأثیر فراوانی در شکل‌گیری ناآرامی و قطب‌بندی جوامع مورد بحث داشت. به طور کلی تغییر ساختار اجتماعی در کشورهای طی بازه زمانی کوتاه مدت بیش از آن که جریانی خودجوش و برآمده از موازنه بین گروه‌ها و طبقات درونی اجتماع باشد وابسته به دولت‌ها به عنوان عامل توزیع منابع است. به عبارت دیگر، دولت‌ها در راستای منافع خود و جلب حمایت مردمی، از طریق توزیع منابع اقدام به تغییر ساختار اجتماعی می‌نمایند (Farsoun, 1997: 11-27). به طور کلی تغییر ساختار اجتماعی در کشورهای عربی طی دوره مورد بحث (۲۰۱۰-۱۹۸۰) برآیندی از سه جریان توأمان کم‌رنگ شدن حمایت دولت از طبقه متوسط، رشد نرخ جمعیت در دهه ۸۰ میلادی و تغییر ماهیت جریان‌های اسلام‌گرای فعال در کشورهای مذکور از نظامی به اجتماعی بود.

با آغاز برنامه آزادسازی اقتصادی در اکثر کشورهای عربی در اوائل دهه ۸۰ میلادی اهمیت طبقه متوسط نو ظهور که به واسطه گرایشات حاکم در سطح بین‌الملل و همچنین پیروزی انقلاب در جمهوری‌های پوپولیستی طی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی

افزایش یافته بود تنزل یافت. در الگوی جدید سیاسی - اقتصادی دولت‌ها بیش از آن که به حضور میلیونی توده مردم در خیابان‌ها نیاز داشته باشند با تخصیص یارانه‌های سوختی و مواد غذایی سعی در مهار طبقه متوسط و جلب حمایت آنها داشتند. شرایط مذکور به جهت تنزل جایگاه و حذف طبقه متوسط از ائتلاف حکومتی به نارضایتی طبقه مذکور انجامید؛ بر این اساس، به واسطه انتظارات بجای مانده از دوره گذشته و فقدان چشم‌انداز بهبود وضعیت اقتصادی - سیاسی در آینده نزدیک، بخش بزرگی از طبقه متوسط در جهان عرب به ویژه در جمهوری‌ها به مخالفین نظام بدل گردیدند. با گذشت زمان و تشدید برنامه آزادسازی اقتصادی در کشورهای عربی فشار بر طبقه متوسط افزایش یافت به طوری که شرایط مذکور باعث تنزل جایگاه اجتماعی طبقه متوسط پیشین و نزدیکی آن به طبقه زیر متوسط و نزدیکی به طبقه فقیر جامعه شد (Diwan, 2013: 7-8).

علاوه بر این، کاهش چشم‌گیر سطح درآمد طبقه متوسط باعث شکل‌گیری فساد در بدنه اداری کشور و به طور خاص در بخش‌های بهداشت و آموزش گردید که این امر به نوبه خود به افزایش نارضایتی در کشورهای مورد بحث دامن زد. در این راستا، اجرای برنامه گذار اقتصادی به سرمایه‌داری لیبرال موجب قطبی شدن جوامع عربی بین بخش کوچک ثروتمند و بزرگ فقیر گردید، به طوری که طبقه متوسط در الگوی جدید جای خود را به طبقه کوچک ثروتمند داد. بر این اساس، یکی از پایه‌های تغییر ساختار اجتماعی در جوامع عربی کمرنگ شدن نقش طبقه متوسط و کنارگذاری بخش عمده‌ای طبقه مذکور از معادلات سیاسی - اقتصادی بود.

منطقه عمدتاً عرب خاورمیانه طی دهه ۸۰ میلادی شاهد نرخ رشد فزاینده جمعیت بود که این مهم در دوره‌های آتی زمینه بیکاری جوانان، نارضایتی اقتصادی و در نهایت عدم تناسب بین ظرفیت‌های موجود اقتصادی و نیروی کار موجود در بازار را فراهم ساخت. دولت‌های عربی اگر چه به واسطه ظرفیت محدود اقتصادی قادر به جذب نیروی جوان نشدند اما در حوزه آموزش و فراهم نمودن امکان تحصیل برای جمعیت مذکور موفق عمل کردند. به طوری که از ده کشور برتر که در طول ۴ دهه

گذشته بیشترین اقدامات را در حوزه توسعه انسانی به عمل آورده‌اند پنج کشور متعلق به جهان عرب است. صرف نظر از ملاحظات مربوط به کیفیت آموزش، گسترش دامنه آن به نوعی منجر به انقلاب خاموش در کشورهای مورد بحث گردید؛ به طوری که بالا رفتن سطح آموزش به انقلاب انتظارات در جهان عرب دامن زد. برخلاف اروپای غربی که درگیری‌های طبقاتی در بستر تاریخی موجب تغییر سیاسی شد خاورمیانه شاهد تعارض نسلی برای تغییر در حوزه سیاست است. نسل تحصیل کرده جدید در خاورمیانه با توجه به افزایش ارتباطات در پرتو گسترش موج جهانی‌سازی از ابتدای دهه ۱۹۹۰ در سطح بین‌الملل به مقایسه وضعیت خود با دیگر جوانان در سراسر جهان پرداخت. این امر با توجه به محدودیت‌های تحمیلی از سوی نظام حکومتی در حوزه سیاسی- اقتصادی عاملی برای جدایی جوانان از نظام حاکم و تبدیل شدن به نیروی متعارض بالقوه گردید (Adams and Winthrop, 2011).

در جریان ناآرامی‌های عربی جمعیت جوان تحصیل کرده و بعضاً سکولار بار اصلی تقابل در نظام حکومتی را بر دوش داشتند و باعث آغاز فصلی جدید در سرنوشت سیاسی کشورهای عربی گردیدند. بر این اساس، تغییر در ساختار هرم جمعیتی کشور نیازمند توجه بیشتر دولت‌های عربی و فراهم نمودن زمینه جذب طبقه جوان در دستگاه سیاست بود؛ چرا که تغییر مذکور بدون تردید یکی از اصلی‌ترین عوامل شروع و گسترش ناآرامی در موج انقلابی سال ۲۰۱۰ به حساب می‌آید (Langohr, 2014: 16-8).

با آن که جریان اسلام‌گرایی شروع‌کننده و رهبر انقلاب‌ها نبود اما نقش غیر مستقیم آن در هدایت ناآرامی‌های مورد بحث غیر قابل کتمان است. به طور کلی جریان‌های اسلامی طی دهه پیش از ناآرامی‌ها از دو منظر بر تغییر ساختار اجتماعی و جدایی طبقه متوسط از نظام‌های اقتدارگرا تأثیرگذار بودند. اول- با توجه به فشارهای بین‌المللی بر نظام‌های عربی برای محدودسازی فعالیت احزاب اسلامی در دوره پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ جریان‌های مورد بحث به واسطه سرکوب‌های حکومتی و تغییر

شرایط بین‌المللی، ایدئولوژی و تاکتیک‌های خود را تعدیل نمودند. برای مثال اخوان المسلمین در سال ۲۰۰۴ تعهد خود را به قانون اساسی و نظام مصر که ظاهراً مردم را منشاء اقتدار سیاسی کشور می‌داند اعلام نمود (Azarva and Tadros, 2007: 3; Hamzawy and Brown, 2010: 17). این تغییر از یک سو به نگرانی گروه‌های اجتماعی لیبرال از تصاحب قدرت توسط احزاب اسلام‌گرا پایان داد و از سویی دیگر حربه دولت‌های عربی بازی کننده با کارت مقابله با جریان اسلامی را خنثی نمود. علاوه بر این، فعالیت جریان‌های اسلامی در حوزه خدمات اجتماعی و اقدامات خیرانه باعث نفوذ آنها در جوامع عربی گردید.

دوم - برخی از جهت‌گیری‌های احزاب اسلام‌گرا در خصوص وجود فساد و فقدان عدالت اجتماعی در رژیم‌های عربی باعث جذب طبقات متوسط و دامن زدن به نارضایتی آنها گردید. اعضاء جریان‌های اصلی اسلام‌گرا نظیر اخوان المسلمین در مصر و شاخه‌های آن در دیگر کشورهای عربی متشکل از طبقه متوسط بودند که به میزان زیادی از برنامه آزادسازی اقتصادی متضرر شدند. در این راستا، با ظهور احزاب اسلام‌گرای میانه رو چون عدالت و توسعه در ترکیه، النضهه در تونس و در نهایت اخوان المسلمین جدید در مصر در سال‌های ابتدای دهه ۲۰۰۰ رویکر جریان‌های اسلام‌گرا نسبت به اقتصاد بازار محور تعدیل شد. بر این اساس کشش ایدئولوژیکی احزاب یاد شده در کنار سازگاری آن با اقتصاد لیبرالی و پشتیبانی از برنامه‌های حمایتی و در بر گیرنده طبقه متوسط باعث تثبیت و گسترش قدرت احزاب اسلامی در کشورهای عربی گردید.

## ۵. نقش ساختارهای خارجی اقتصادی - سیاسی در ناآرامی‌های عربی

بی‌تردید افزایش فزاینده ارتباطات جوامع بشری در دوره پس از دهه ۹۰ میلادی و همچنین فعالیت و کنش‌گری کشورها در بستر جهانی، عاملی مؤثر در بروز ناآرامی‌های عربی می‌باشند. در این ارتباط تأثیر محیط بین‌المللی بر تحولات درونی دولت‌های خاورمیانه با توجه به ملاحظات تاریخی یاد شده به دو بخش سیاسی و

اقتصادی تقسیم می‌گردد که هر یک بر روابط دولت‌ها و جوامع مربوطه تاثیرگذار می‌باشد.

#### ۱-۵. تأثیر سیاسی نظام بین‌الملل بر مناسبات داخلی دولت‌های عربی

اگرچه برقراری روابط حامی-پیرو در دوره پس از دهه ۸۰ میلادی مشروعیت دولت‌های عرب خاورمیانه را به شدت تحت‌الشعاع قرار داد اما حرکت دولت‌های مزبور در مدار صلح امریکایی و پیوند نزدیک آنها با امریکا و اسرائیل در میان جوامع عربی به عنوان وقایعی نامطلوب نگریسته شد. روند افزایش وابستگی کشورهای عربی به امریکا و همسو شدن با برنامه‌های آن در منطقه خاورمیانه نتیجه‌ی سلسله‌ای از وقایع است که از گسترش نفوذ ایالات متحده در دوره پس از جنگ شش روزه ۱۹۶۷ اعراب-اسرائیل در منطقه آغاز و با بیرون راندن صدام از کویت در سال ۱۹۹۱ به اوج خود رسید.

پس از فروپاشی بلوک شرق در سال ۱۹۸۸ و تبدیل شدن ایالات متحده به تنها بازیگر بزرگ بین‌المللی، حمله عراق به کویت و اشغال آن، موجب شکل‌گیری یک فرصت تاریخی برای امریکا گردید که نسبت به استقرار پایگاه‌های نظامی و حضور ثابت خود در منطقه اقدام نماید. در این راستا پیروزی جمهوری اسلامی ایران به عنوان کشور صادر کننده انقلاب و مخالف با دولت‌های عرب دنباله‌روی ایالات متحده و همچنین حضور صدام حسین در عراق و غیر قابل پیش‌بینی بودن اقدامات وی زمینه را برای استقبال رهبران عرب از ایجاد پایگاه‌های نظامی امریکا فراهم نمود. به طوری که دولت‌های عربی پایگاه‌های مذکور را به عنوان سد محافظ نظام حکومتی در داخل و خارج می‌دیدند. در نقطه مقابل، جوامع عربی به دلیل حمایت مستمر و همه‌جانبه امریکا از اسرائیل و همچنین روابط حسنه آن با دولت‌های سرکوبگر منطقه دیدگاه متفاوتی نسبت به سیاستمداران عرب در خصوص حضور و فعالیت امریکا در منطقه داشتند (Kitchen, 2012: 57).

در این ارتباط پیش از بروز و گسترش ناآرامی عربی در دسامبر ۲۰۱۰ مواضع رهبران عرب در حمایت از امریکا و اسرائیل موجب اعتراضات پراکنده خیابانی در

کشورهای عربی گردید. به طوری که همبستگی با دومین انتفاضه فلسطینیان در سال ۲۰۰۰، مخالفت با حمله مشترک امریکا و بریتانیا به عراق در سال ۲۰۰۳، هواداری از حزب‌الله در جنگ ۳۴ روزه نشانه‌هایی از شکاف بین دولت و جامعه در کشورهای عربی است. نظرسنجی‌های صورت پذیرفته در کشورهای مورد بحث در دوره پس از جنگ اسرائیل-حزب‌الله در تابستان ۲۰۰۶ به عنوان آخرین واقعه بزرگ بین‌المللی منطقه پیش از بروز ناآرامی‌های عربی نشان دهنده عمق شکاف یاد شده است. اطلاعات ارائه شده توسط موسسه نظرسنجی پیو (Pew) پیرامون محبوب‌ترین رهبر عربی-اسلامی در دوره پس از جنگ مذکور که طی آن کشورهای مصر و اردن از یک سو و عربستان سعودی از سوی دیگر حزب‌الله را متهم به ماجراجویی و در معرض خطر قرار دادن منافع کشورهای عربی نمودند بیانگر اختلاف شدید میان جوامع عربی و نظام‌های حاکم بر سر تحولات منطقه‌ای بود. در این ارتباط سید حسن نصرالله دبیرکل حزب‌الله لبنان در فراز تفاوت‌های فرقه‌ای (شیعه-سنی) به عنوان تنها رهبر واقعی جهان عرب و شیر عربی جدید (New Arab Lion) نامگذاری شد. نکته جالب توجه آن است که در رتبه بعدی پس از نصرالله، محمود احمدی‌نژاد به عنوان دومین رهبر برتر عربی-اسلامی انتخاب گردید (PEW Global Attitudes Project 2010).

این نظرسنجی در ورای به تصویر کشیدن شکاف بین دولت و ملت در جهان عرب، نشان‌دهنده دغدغه جمعیت عرب منطقه نسبت به اسرائیل و امریکا است. چرا که به گفته ایوب رأی به نصرالله نماد ایستادگی در برابر اسرائیل و آرای مرتبط با احمدی‌نژاد ناشی از مخالفت آن با امریکا است (Ayoob, 2011). بر این اساس، نگرش منفی جمعیت منطقه نسبت به اسرائیل و امریکا و روابط دوستانه دولت‌های حاکم با آنها را می‌توان از عوامل تأثیر گذار در افزایش عدم مشروعیت رژیم‌های عربی و برانگیزاننده در ناآرامی‌های عربی دانست.

نکته دیگری که در ارتباط با تأثیر سیاسی حوزه بین‌الملل بر کشورهای عربی در خصوص ناآرامی‌های عربی بایستی مورد اشاره قرار گیرد فشار کشورهای غربی بر



اجرای دموکراسی و رعایت حقوق بشر است. با پایان جنگ سرد برنامه ارتقاء دموکراسی به الویت برخی از سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های غربی در ارتباط با کشورهای مورد بحث تبدیل شده است. اگرچه برنامه یاد شده غالباً تحت الشعاع منافع منطقه‌ای بازیگران بین‌المللی قرار دارد اما این روند در نهایت موجب تغییراتی در ساختار سیاسی برخی از کشورهای منطقه نظیر پذیرش مخالفین در نظام سیاسی کشورهای مصر و ترکیه، تشکیل گروه‌های حقوق بشر در مصر دوران مبارک، برگزاری اولین انتخابات شهرداری‌ها در عربستان سعودی و واگذاری حق رأی به زنان در کویت گردید (Gelvin, 2015: 37).

در این ارتباط، فشارهای بین‌المللی در پذیرش اخوان‌المسلمین در ساختار قدرت مصر و پیروزی تشکل مزبور در انتخابات پارلمانی مصر در ۲۰۰۵ بی‌تأثیر نبود (Bedford Row, 2015: 9). به عبارت دیگر حوزه بین‌الملل در تسهیم قدرت رژیم‌های اقتدارگرا با مخالفین از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است. تصویر فوق بیانگر آن است که شرایط ساختاری ناشی از پویایی‌های محیط بین‌الملل موجب افزایش مشروعیت‌زدایی از رژیم‌های عرب و همچنین تغییر استراتژی مخالفین شده است. به عبارت دیگر، با مداخله بازیگران و سازمان‌های بین‌المللی زمینه بی‌ثباتی رژیم‌های عربی و رشد گروه‌های مخالف نظام فراهم گردید.

## ۲-۵. تأثیر اقتصادی نظام بین‌الملل بر مناسبات داخلی دولت‌های عربی

در بخش اقتصادی، نوسانات شدید قیمت نفت طی دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی نقطه عطفی در تغییر ساختار اقتصادی اکثریت کشورهای عرب منطقه محسوب می‌گردد. به طوری که این واقعه ضمن تغییر ساختار اقتصاد بین‌الملل موجب بحران شدید اقتصادی در دولت‌های عربی (نفتی و غیر نفتی) شد. پیش از پرداختن به نقش اقتصاد بین‌الملل بر بروز ناآرامی‌های عربی اشاره به این نکته ضرورت دارد که تأثیر بحران اقتصادی ناشی از نوسانات قیمت نفت با توجه به ساختار اقتصادی متفاوت کشورهای مورد بحث یکسان نبود. بدیهی است که کشورهای غیر نفتی در قیاس با کشورهای نفتی فشار اقتصادی به مراتب بیشتری متحمل شدند. اما به طور کلی

وضعیت اقتصادی بخش کثیری از کشورهای عربی در نتیجه بحران مذکور تا اندازه زیادی دستخوش تحول گردید. در این ارتباط اکثر دولت‌های مذکور برای رهایی از شرایط نابسامان اقتصادی بنا بر توصیه نهادها و مؤسسات مالی بین‌المللی اقدام به تغییر سیستم اقتصادی خود از نظام دولت‌محور و سوسیالیستی به نظام اقتصاد بازار نمودند. دولت‌های یاد شده در راستای پیاده‌سازی برنامه اجماع واشینگتن دامنه‌ای از سیاست‌های نئولیبرالی نظیر کاهش تعرفه‌ها، عدم کنترل نرخ بهره و حذف سهمیه واردات را در دستور کار قرار دادند که سیاست‌های یاد شده باعث افزایش وابستگی بیش از پیش کشورهای عربی به بازارهای جهانی گردید (Lawson, 2015: 457).

گشایش اقتصادی کشورهای مورد بحث در برابر کالاهای خارجی طی دهه ۹۰ میلادی موجب کاهش شدید قیمت کالاهای داخلی شد و دولت‌های در حال گذار به سوی نظام اقتصاد بازار ناگزیر از اخذ وام‌های خارجی و کاهش هزینه‌های عمومی بودند. در این راستا برنامه ریاضت اقتصادی دولت‌های عرب برای کاهش هزینه‌ها نیز موجب تنزل استاندارد زندگی بخش کثیری از جمعیت در کشورهای مورد بحث گردید.

همگام با کوچک شدن دولت در کشورهای عربی شبکه‌ای از امتیازات شکل گرفت که به واسطه ارتباط با نخبگان سیاسی به دنبال انعقاد قراردادهای پر سود بین‌المللی یا در اختیار گرفتن فرصت‌های اقتصادی بدون مشارکت در فرآیند مناقصه واگذاری پروژه‌های عمرانی بودند. رفتارهای فراقانونی مذکور به عنوان طبقه اقلیتی دیده شد که به واسطه امتیازات یاد شده مافوق جامعه مدنی قرار دارد. تضاد یاد شده نقش موثری در برانگیختن مخالفین به دلیل از دست رفتن جایگاه مردم نزد حکومت و کم‌رنگ شدن توافقات اجتماعی داشت. برای نمونه در بین سال‌های ۸-۲۰۰۴ مصر شاهد شدیدترین نآرامی‌های کارگری در طول تاریخ این کشور بود؛ به طوری که بیش از ۱/۷ میلیون مصری در تقریباً ۲۰۰۰ تحصن کارگری مشارکت کردند (Ritter, 2015: 160).

با توجه به تصویر فوق فشارهای ناشی از اقتصاد بین‌الملل، جوامع عربی را در دوره پیش از ناآرامی‌های مورد بحث در شرایط انفجاری قرار داده بود به طوری که درگیری پلیس با دستفروش تونسلی جرقه‌ای برای انفجار در این کشورها بود. لازم به ذکر است اگر چه تأثیر اقتصاد بین‌الملل بر کشورهای عربی دارای ریشه تاریخی می‌باشد به طوری که تمامی ابعاد اقتصادی کشورهای مورد بحث را در بر می‌گیرد اما حوادثی مانند بحران بزرگ اقتصاد بین‌الملل در سال ۲۰۰۸ نیز در بروز ناآرامی‌های عربی بی‌تأثیر نبود. بدنبال بحران اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۸ روند رشد اقتصادی کشورهای دستخوش ناآرامی‌های عربی تا سال ۲۰۱۰ کاهش یافت؛ به طوری که نرخ رشد کشورهای مورد بحث در سال یاد شده نیز پایین‌تر از میانگین نرخ رشد سال‌های بین ۲۰۰۶-۲۰۰۸ بود (Cammett et al., 2015: 4). علاوه بر این، یارانه‌های انرژی در کشورهای درگیر ناآرامی متأثر از قیمت‌های بین‌المللی افزایش یافت، این افزایش موجب فرسایش قدرت اقتصادی دولت در حوزه سرمایه‌گذاری بخش عمومی و دستمزد کارکنان در بخش دولتی گردید. با عبارت دیگر رکود مذکور نه تنها باعث افزایش تورم بلکه موجب کاهش دستمزد و خدمات بخش عمومی شد و از این حیث زمینه نارضایتی جوامع عربی را در دوره پیش از ناآرامی‌های عربی فراهم ساخت.

### نتیجه‌گیری

ناآرامی‌های عربی نمونه مشخصی از حوادث در دوره پسا جنگ سرد است که از یک سو نشان از جایگاه دولت‌ها در وضعیت نابسامان داخلی دارد و از سویی دیگر تأثیرات نظام بین‌الملل را بر شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بازیگران مشخص می‌سازد. به عبارت دیگر، سندی دال بر اثبات رابطه بین سطوح داخل و خارج در بروز حوادث درونی واحدهای سیاسی است. در این ارتباط رشد قدرت دولت‌ها به پشتوانه برخورداری از قدرت ساختاری موجب افزایش تأثیرگذاری بر محیط بین‌الملل و کاهش آسیب‌پذیری در برابر آن خواهد بود. با نگاهی به تاریخ دولت‌های عربی در طول سده اخیر مشخص خواهد شد که ضعف ساختاری دولت‌ها تا اندازه

زیادی ناشی از عدم ارتباط یا پیوند ضعیف بین جوامع و نظام سیاسی می‌باشد. هر چند که در برخی دوره‌ها نظیر دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی در جمهوری‌های نوظهور عربی و یا در دوره پسا نآآرامی عربی دولت‌ها برای ارضاء سیاسی جوامع در کوتاه مدت، کاهش خشم جامعه و مهار امواج انقلابی اقدام به اجرای برنامه‌های پوپولیستی نمودند. در مورد نقش ساختار اقتصادی و اجتماعی در بروز نآآرامی‌های عربی باید به این نکته توجه کرد که اصولاً ساختارهای یاد شده بیش از آن که برآیند دخالت دولت و اجرای سیاست‌های فرمایشی باشد ناشی از سیر تکوین نهادهای و الگوهای اقتصادی-اجتماعی در بستر تاریخی است. اتخاذ تصمیمات سیاسی برای تغییر ساختار اجتماعی نتیجه‌ای بهتر از تحولات جوامع عربی در بر نخواهد داشت. چرا که شکل‌گیری و فعالیت نهادها و الگوهای مذکور یک فرآیند محسوب می‌گردند که در یک بستر بلند تاریخی نسبت به تصحیح و بازتولید خود اقدام خواهند کرد. در این راستا به نظر می‌رسد اقدامات دولت‌ها برای تغییر و تحول در حوزه اقتصاد یا اجتماع بایستی فارغ از دغدغه‌های سیاسی، عدم اعطاء امتیاز به پاره‌ای از طبقات اجتماعی خاص و به طور مشخص در بازه زمانی دراز مدت صورت گیرد.

با توجه به جایگاه قدرت در نظام بین‌الملل، بازیگران توانمند در جایگاه و موقعیت بهتری برای تاثیرگذاری بر سایر بازیگران در جامعه بین‌الملل برخوردارند. بهره‌برداری از امکانات نظام بین‌الملل برای افزایش قدرت دولت زمینه ارتقاء جایگاه یک بازیگر در نردبان سلسله مراتب دولت‌ها را فراهم خواهد ساخت. به عبارت دیگر استفاده از ظرفیت‌های ناشی از هم‌افزایی در سطح فراملی باعث کاهش آسیب‌پذیری دولت‌ها در برابر نظم بین‌الملل خواهد شد. در این ارتباط نظام بین‌الملل بسته به رویکرد دولت‌ها می‌تواند نقش مخرب و یا سازنده در ارتقاء یا افول جایگاه یک کشور داشته باشد.

- Adams, A and Rebecca Winthrop. 2011. **The Role of Education in the Arab World Revolutions**, at The Brookings Institution: <https://www.brookings.edu/opinions/the-role-of-education-in-the-arab-world-revolutions/> (accessed December 5, 2016).
- Ayoob, M. 2011. **The Middle East's Turko-Persian future**, at Foreign Policy: <http://foreignpolicy.com/2011/01/11/the-middle-east-turko-persian-future/> (accessed December 5, 2016).
- Azarva, J and Samuel Tadros. 2007. **The Problem of the Egyptian Muslim Brotherhood**, at American Enterprise Institute: [https://www.aei.org/wp-content/uploads/2011/10/20071130\\_22490MEOno4g.pdf](https://www.aei.org/wp-content/uploads/2011/10/20071130_22490MEOno4g.pdf) (accessed December 5, 2016).
- Beschel Jr., R and Tarik M. Yousef. 2016. **Public Sector Reform**, in Ishac Diwan and Ahmed Galal (eds.), *The Middle East Economies in Times of Transition*, New York, Palgrave Macmillan.
- Cingranelli, D and David L. Richards and Chad Clay. 2014. **The CIRI Human Rights Dataset**, at <http://www.humanrightsdata.com>, version 2014.04.14.
- Cammett, M and Ishac Diwan. 2016. **The Roll-back of the state and the rise of crony capitalism**, in Ahmed Galal and Ishac Diwan (eds.) *The Middle East Economies in Times of Transition*, New York, Palgrave Macmillan.
- Cammett, M and Ishac Diwan and Alan Richards and John Waterbury. 2015. **A Political Economy of the Middle East**, Colorado, Westview Press.
- Chauffour, J. 2013. **From Political to Economic. Awakening in the Arab World: The Path of Economic Integration**, Washington D.C, The World Bank.
- Diwan, I. 2013. **Understanding Revolution in the Middle East: The Central Role of the Middle Class**, *Middle East Development Journal*, Volume 5, Issue 1, Pages 1-30.

- Farsoun, S. 1997. **Class Structure and Social Change in the Arab World**, in Nicholas S. Hopkins and Saad Eddin Ibrahim (eds.), Arab Society: Class, Gender, Power, and Development, Cairo, The American University in Cairo Press.
- Friedman, E. and Kathryn Hochstetler and Ann Clark. 2005. **Sovereignty, Democracy, and Global Civil Society: State-Society Relations at UN World Conferences**, New York, University of New York Press.
- Gelvin, J. 2015. **The Arab Uprisings: What Everyone Needs to Know**, Oxford University Press, New York.
- Gelvin, J. 2011. **The Modern Middle East: A History**, Oxford University Press, New York.
- Halliday, F. 2005. **The Middle East in International Relations: Power, Politics and Ideology**, Cambridge University Press, Cambridge.
- Hamzawy, A. and Nathan Brown. 2010. **The Egyptian Muslim Brotherhood: Islamist Participation in a Closing Political Environment**, at Carnegie Middle East Center: [http://www.voltairenet.org/IMG/pdf/Egyptian\\_Muslim\\_Brotherhood.pdf](http://www.voltairenet.org/IMG/pdf/Egyptian_Muslim_Brotherhood.pdf) (accessed December 5, 2016).
- Hinnebusch, R. 2012. **Globalization, the Highest Stage of Imperialism: Core- Periphery Dynamics in the Middle East**, in Stephan Stetter (eds.), The Middle East and Globalization: Encounters and Horizons, Palgrave Macmillan, New York.
- Hinnebusch, R. 2003. **The international politics of the Middle East**, Manchester: Manchester University Press.
- Hobson, J. and George Lawson and Justin Rosenberg. 2010. **Historical sociology**, in Robert A. Denemark, (ed.) The international studies Encyclopedia, Oxford: Wiley-Blackwell.
- Katzman, K. 2016. **Bahrain: Reform, Security, and U.S. Policy**, at Congressional Research Service: <https://fas.org/sgp/crs/mideast/95-1013.pdf> (accessed December 4, 2016).
- Kaufmann, D and Aart Kraay and Massimo Mastruzzi. 2010. **The Worldwide Governance Indicators: Methodology and**

- Analytical Issues**, Washington, DC, World Bank, Policy Research Working Paper 5430.
- Kitchen, N. 2012. **After the Arab Spring: power shift in the Middle East?: the contradictions of hegemony: the United States and the Arab Spring**, , in Nicholas Kitchen, (ed.) SR011. LSE IDEAS reports, London, School of Economics and Political Science.
- King, S. 2009. **The New Authoritarianism in the Middle East and North Africa**, Bloomington and Indianapolis, Indiana University Press.
- Langohr, V. 2014. **Changes in youth activism for gender equality, and in the media, in the “Arab Spring”**, at The Project on Middle East Political Science (POMEPS) Studies 10, Pages 16-18: [http://pomeps.org/wp-content/uploads/2014/11/POMEPS\\_Studies\\_10\\_Reflections\\_w eb1.pdf](http://pomeps.org/wp-content/uploads/2014/11/POMEPS_Studies_10_Reflections_w eb1.pdf) (accessed December 5, 2016).
- Lawson, G. 2015. **Revolutions and the international, Theory and Society: Renewal and Critique in Social Theory**, Volume 44, Issue 4, Pages 299–319.
- Osman Salih, K. 2013. **The Roots and Causes othe 2011 Arab Uprisings**, Arab Studies Quarterly, Volume 35, Issue 2, Pages 184-206.
- PEW Global Attitudes Project. 2010. **Little Enthusiasm for Many Muslim Leaders: Mixed Views of Hamas and Hizballah in Largely Muslim Nations**. Washington: PEW.
- Ritter, D. 2015. **The Iron Cage of Liberalism**, Oxford, Oxford University Press.
- Shehata, D. 2014. **The Arab Uprisings and the Prospects for Building Shared Societies, Development**, Volume 57, Issue 1, Pages 84-95.
- Transparency International, **Corruption Perceptions Index (CPI) data**, at <http://www.transparency.org/research/CPI/overview> (various years).
- Yom, S and Gregory III Gause. 2012. **Resilient Royals: How Arab Monarchies Hang On**, Journal of Democracy, Volume 23, Issue 4, Pages.74-88.

9 Bedford Row, 2015, **The Egyptian Experience of the Muslim Brotherhood in Power 2012-2013**, at <http://9bri.com/wp-content/uploads/2015/06/Report-II.9BRi.Muslim-Brotherhood-in-Power.pdf> (accessed December 5, 2016).

